

چشم‌روشنی کاغذهای کهن

ملیحه محمدزاده وادقانی
کارشناس ارشد
زبان و ادب فارسی
دبیر ادبیات
دبیرستان‌های کاشان



چکیده

در این مقاله، آداب و رسوم اعم از اعیاد و سوگواری‌ها در دیوان کلیم کاشانی شاعر قرن یازدهم بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها:

کلیم کاشانی، آداب و رسوم

مقدمه

ادبیات هر ملت بازتاب فرهنگ و تمدن آن ملت است. خلق‌کنندگان ادبیات، یعنی شاعران و نویسندگان، همواره در میان مردم می‌زیسته‌اند و روش زندگی آنان مطابق با زندگی مردم بوده است. آن‌ها همچنین از آداب و رسوم پیروی می‌کرده‌اند که در جامعه مرسوم بوده است و خود را ملزم به اطاعت از این آداب و رسوم و قوانین که فرهنگ و تمدن جامعه را تشکیل می‌دهد، می‌دانسته‌اند. شاعران به عنوان عضوی از طبقه روشن‌فکر جامعه نه تنها تأثیر زیادی بر جامعه‌ای که در آن می‌زیسته‌اند، گذاشته‌اند بلکه از آن تأثیر فراوانی نیز پذیرفته‌اند و این اثرپذیری را می‌توان از لابه‌لای اشعارشان دریافت. یکی از این شاعران توانا کلیم کاشانی است که ذبیح‌الله صفا در مورد زندگی او گفته‌است:

«ملک‌الشعرا میرزا ابوطالب کلیم کاشانی مشهور به «طالبای کلیم»، که او را «خالق‌المعانی ثانی» خوانده‌اند، از شاعران معروف سدهٔ یازدهم هجری است. اصل او را بیشتر تذکره‌نویسان از همدان دانسته و گفته‌اند که چون در کاشان اقامت داشت به کاشانی معروف شد. وی دانش‌های زمان را در کاشان و شیراز آموخت و در آغاز جوانی به هند رفت و ملازمت شاهنوازخان اختیار کرد. کلیم به سال ۱۰۲۸ پس از مرگ شاهنوازخان به ایران بازگشت، لیکن از این رفتن دل خوشی نداشت و همین پشیمانی از سفری که در پیش گرفته بود، باعث شد که بیش از دو سال و اندی در ایران نماند و به‌هنگام بازگردد و ملازمت میرجملهٔ شهرستانی، متخلص به روح‌الامین، را برگزیند. اختیار او پس از چندگاه در آغاز پادشاهی شاه جهان بدین پادشاه تقرب جست و محل توجه و عنایت او بود و سرانجام خطاب ملک‌الشعرا ییافت. کلیم در اواخر عمر به پا درد دچار شد و به علت همین بیماری رخصت توطن در کشمیر را یافت. ولی وابستگی او به درگاه شاه جهان از میان نرفت بلکه او در آن سرزمین مقرری سالانه‌ای از دربار داشت و همچنان شاعر برگزیدهٔ شاه جهان بود کلیم همچنان در کشمیر به سر می‌برد تا در سال ۱۰۶۱ در گذشت و در همان جا به خاک سپرده شد.» (نقل به تلخیص، صفا، ۱۳۷۸، ج ۵: ۱۱۷۳-۱۱۷۰)

نظری به اشعار کلیم نشان می‌دهد که او به جامعه خود توجه خاصی داشته است و حتی نسبت به جزئی‌ترین مسائلی که در اطراف او می‌گذشت، بی‌توجه نبوده و آن‌ها را در شعر خود آورده است. در واقع، کلیم کاشانی بیش از دیگر شاعران سبک هندی آداب و رسوم و فرهنگ مردم پیرامون خود را در شعر خویش گنجانده است.

آداب و رسوم

آداب و رسوم جشن‌ها و اعیاد
- آرایش کردن و زینت دادن:

به روز عید، هوس گر کنم خود آرایی

به خویش زیوری از نقش بوریا بندم (کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۴۷۳)
- به چشم‌روشنی کسی رفتن:

به چشم‌روشنی داغ‌های کهنه روم

(همان: ۴۳۶)

تبسمش نمک تازه در نمکدان کرد

«چون چیزی غریب و عجیب به نظر آید یا نعمتی غیرمترصد به هم رسد، چنین گویند و در معنی تهنیت و مبارک‌باد است.» (آندراج، ذیل چشم‌روشنی)

بنگرید به: (نجیب کاشانی، ۱۳۸۲: ۳۱۸)

داغم به چشم‌روشنی شمع می‌رود

پروانه‌های سوخته جان را خبر کنید

به دید و بازدید کسی رفتن:

جهان را آزمودم، تلخ و شیرین، بیم و امیدش

نیرزد عشرت عیدش به رنج دید و وادیدش

(کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۴۶۳)

عیش در کلبه هر گوشه نشین می‌باشد

(همان: ۳۳۷)

دید و وادید مکن، عید همین می‌باشد

به روی ساغر می، ماه عید را دیدم

(همان: ۴۹۱)

همین بس است درین عید، دید و وادیدم

«دید و بازدید به معنی معاشرت و مخالطت و آمد و شد به‌خانهٔ یکدیگر در اعیاد و امثال آن.» (دهخدا، ذیل دید و بازدید)

شاردن در سفرنامه‌اش در مورد این رسم ایرانیان می‌گوید:

«ایرانیان در هرگونه شادی و سوگواری و اعیاد رسمی به‌دقت

از یکدیگر دید و بازدید به عمل می‌آورند و در این قبیل مواقع،

بزرگان از کوچکان انتظار بازدید دارند و سپس اینان مقابله به

مثل می‌کنند.» (شاردن، ۱۳۳۶، ج ۴: ۱۵۷)

تاورنیه نیز در این مورد می‌گوید:

«ایرانیان عادت دارند که در تمام عیدهای رسمی به دید و

بازدید یکدیگر بروند و عید را به یکدیگر تبریک بگویند.»

(تاورنیه، ۱۳۸۲: ۲۸۷)

بنگرید به: (اشرف مازندرانی، ۱۳۷۳: ۳۲۲)

بی‌کسی نوز ما بی‌همدمی‌ها عید ماست

رفت از خود دید و با خود آمدن وادید ماست

و بنگرید به: (نجیب کاشانی، ۱۳۸۲: ۱۴۳)

وادید عید ما از عزیزان بعید نیست

ما بنده‌ایم و خانه ماه بنده‌خانه‌ای است

- جامه نوپوشیدن:

نباشد اشک اگر گلگون، نمی‌آید ز دل بیرون

به سان طفل غمگینی که نبود جامه عیدش

(کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۴۶۳)

جامه سرخ از نیافت نیست شکفته

(همان: ۱۳۴)

تیغ تو در روز عید رزم چو طفلان

بر خود لازم می‌دانستند که برای عید لباس زیبا و تمیز و تا حد

امکان نو داشته باشند. به ویژه برای کودکان، که عید با بوی لباس‌های نو در آمیخته بوده است.

بنگرید به: (اشرف مازندرانی، ۱۳۷۳: ۱۹۲)

اشک را با خون سرشتم در بهار وصل او
عید چون شد جامه رنگین می‌کنند اطفال را
- چراغانی کردن:

فتاده پرتو یاقوت و لعل بر الماس

چنان که عکس چراغان فتد در آب زلال

(کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۳۰)

برای مناسبت‌هایی مثل جشن‌ها و اعیاد مردم کوچه‌ها و خیابان‌ها را چراغانی می‌کردند. این کار بسیار مورد توجه شاهان صفوی و به خصوص شاه عباس بوده است. دلاواله در این مورد می‌گوید:

«... عصر روز بعد، یعنی دهم نوامبر، برای اولین بار شاه دستور داد میدان را چراغان کنند و خودش نیز بر اسب، تا پاسی از شب گذشته به اتفاق بزرگان و امرا در آنجا گردش کرد. این چراغانی را دکان‌دارها و مردم شهر به خرج خود انجام می‌دهند تا در شادی شرکت کرده باشند و هر کس که مأمور ابلاغ امر شاه برای چراغانی شده باشد، پول و هدیه فراوانی از مردم شهر دریافت می‌کند. در شب چراغان، روی تمام دیوارها و بام‌ها و ایوان‌هایی که در اطراف میدان بزرگ شهر است، چراغ‌های کوچک گلی پرروغن می‌چینند و بی‌آنکه برای جلوگیری از باد، چنان که در شهر رم مرسوم است، دور آن‌ها را کاغذهای بنفش یا چیزی شبیه به آن بپیچند، آن‌ها را روشن می‌کنند. حتی چراغ‌ها را بی‌نظم و ترتیب، بدون آنکه نقشه و صورت معینی داشته باشد، درهم و برهم قرار می‌دهند ولی با این همه چون تمام در و دیوارهای اطراف میدان، که خیلی بزرگ است، از بالا تا پایین نورانی می‌شود، منظره جالبی به وجود می‌آید و شب مثل روز روشن می‌شود. (دلاواله، ۱۳۸۱: ۳۳۸-۳۳۷)

بنگرید به: (صائب، ۱۳۷۸: ۱۳۴)

کرد اگر روشن جهان آب و گل را آفتاب
تو به روی گرم، دل‌ها را چراغان کرده‌ای

و: (مخلص کاشانی، ۱۳۷۹: ۲۴۱)

چه سان مخلص ز سیر این چراغان روی گرداند
که گردیده‌ست چرخ از بس که حیرانش نگردیده
- حنابستن:

رنگ از حنای عید کلیم ار نباشدم

دستی به این دو دیده خونبار می‌کشم

(کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۴۸۹)

به روز عید چو قربان کنی حریفان را

مرا بگوی که دست تو را حنا بندم

دلاواله در مورد رسم حنا بندان می‌گوید:

«رنگ کردن دست‌ها را با حنا به اصطلاح حنابندان می‌گویند و با این ماده که برگ خشک و گرد شده گیاهی است، تمام

کف دست و پشت آن را تا میج رنگ می‌کنند و احیاناً نقش‌های مختلفی بر روی آن می‌اندازند و معتقدند رنگ این ماده دست را زیبا می‌کند و از اثر صدمات وارده به آن می‌کاهد. با حنا، مو و سایر نقاط بدن را نیز رنگ می‌کنند و در مشرق زمین این عمل نشان زیبایی و در عین حال علامت خوشحالی و نشاط است.»

(دلاواله، ۱۳۸۱: ۱۳۵)

بنگرید به: (غنی کشمیری، ۱۳۶۲: ۱۵۲)

مردم حنا ز بس که شب عید بسته‌اند

ماه نو است ناخن بی رنگ در جهان

- دیدن هلال عید:

می‌نمایند به انگشت مه عید به هم

سوی ابروی تو میل مژه‌ها بی جانی است

(کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۲۴۴)

چون روزه گرفتن در روز اول شوال حرام است، مردم برای دیدن هلال ماه عید به بلندی می‌رفتند و ماه را با انگشت به هم نشان می‌دادند.

بنگرید به: (صائب، ۱۳۷۸: ۱۰۰۹)

چون مه عید به انگشت نمایندش خلق

لب هر کس شود از لعل شکرخای تو خوش

و: (مخلص کاشانی، ۱۳۷۹: ۳۰۹)

حسن شهرت طلبان را غم رسوایی نیست

مه به خود بالد از انگشت‌نما گردیدن

و: (غنی کشمیری، ۱۳۶۲: ۱۲۷)

نیست شهرت طلب آن کس که کمالی دارد

هرگز انگشت‌نما بدر نباشد چو هلال

- رقص و پایکوبی:

نسیم از بس پیام عشرت آره

نهال از رقص شادی بی‌قرار است

ز رقص برق بود ابر، گرم درپاشی

نه رقص او شود آخر، نه این نثار تمام

- کوزه نرگس ساختن:

ملایک چون کبوتر بر رواقش

ثریا کوزه نرگس به طاقش

«کوزه سفالینی که سوراخ‌هایی در آن تعبیه شده و محاذی هر سوراخی، پیاز نرگسی قرار می‌دهند و با خاک جای آن را استوار می‌کنند و آب می‌دهند تا سببز شود و گل به بار آورد و این از مراسم نوروز است.» (گلچین معانی، ۱۳۶۵: ۶۰۷)

بنگرید به: (صائب، ۱۳۷۸: ۱۱۸۷)

شد کوزه نرگس سر بی مغز حریفان

ما یک گل از آن گوشه دستار نچیدیم

آداب و رسوم عروسی

- جهاز دادن:

گر سخنور خوار باشد، هست تأثیر سخن
آبرو باشد جهاز آن را که شعرش دختر است

(کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۷۹)

رسم بوده است که وسایل و لوازم زندگی را به عنوان جهیزیه
به عروس می‌دادند.

- حنابندان عروس:

نو عروس لاله را وقت حنابندان رسید

در میان گل خرده خود را به جا آورده است (همان: ۸۳)
رسم بوده که قبل از عروسی برای آرایش، عروس به دست و
پای او حنا می‌بستند.

- رونما دادن:

هر چه می‌آرد بهار، از دیگری زیباتر است

رونمایی از برای رونما آورده است (همان: ۸۳)

هزار سیلان یاقوت و صد بدخشان لعل

به رونمای گرفته است تا نموده جمال (همان: ۲۰)

«رونما هدایا و تحفه‌ای است که در وقت دیدن عروس به وی
دهند.» (گلچین معانی، ۱۳۶۴: ۳۷۳)

بنگرید به: (نجیب کاشانی، ۱۳۸۲: ۲۱۳)

آن آینه صبح که می‌زدم از آفاق

خورشید جهانش ز پی روی نما برد

- زیور و زینت دادن عروس:

تا پسند غم فتد دل، داغ بر داغش فزا

کاین عروس زشت را زیور به شوهر می‌دهد

(کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۴)

کلیم ارشعر رنگین نیست، بیت ساده می‌گوید

عروش تنگدستان بیش از این زیور نمی‌دارد (همان: ۳۹۲)

از همان قدیم رسم بوده است که با لباس‌های زیبا و زیورآلات،
عروس را برای جشن عروسی آماده می‌کرده‌اند.

- پای اندازی:

تا نباشد یک گلستان خار، پای انداز من

کی ز کنج غم قدم در باغ و بستان می‌نهم؟ (همان: ۴۸۰)

به پای انداز باران شد مهتیا

برای کوچه‌هایش فرش خارا (همان: ۱۴۳)

«هدیه‌ای که عروس را گاه در آمدن به خانه داماد پیش کشند،

از اسب و جامه و چیزهای دیگر. قماش‌هایی که برای احترام به زیر

پای بزرگان اندازند.» (دهخدا، ذیل پای انداز)

بنگرید به: (صائب، ۱۳۷۸: ۱۱۷۲)

در آن مجلس که نبود روی گرمی، پای نگذارم

سپندم، از حریر شعله پای انداز می‌خواهم

آداب و رسوم عزا و ماتم

- الف کشیدن:

شانه روکش کرده زلفش را، هلاک قد اوست

ز آرزوی اقامت او این الف‌ها می‌کشد (کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۴۴۵)

دو جهان حسرت بالات الفکش دارد

(همان: ۳۸۶)

سرو را با تو به یک فاخته دعوی نرسد

«رسم است که عاشقان و قلندران و ماتمیان الف بر سینه

می‌کشند و گاهی نعل و داغ هم می‌کشند. داغی را که به صورت

الف سوزند، الف داغ می‌گویند.» (لاله تیک، ذیل الف بر سینه کشیدن)

بنگرید به: (صائب، ۱۳۷۸: ۱۳۱۳)

تو که بر سینه الف می‌کشی از جلوۀ سرو

آه از آن روز که آن قامت دلجو بینی

و بنگرید به: (غنی کشمیری، ۱۳۶۲: ۱۳۴)

بر روی خود الف‌ها دانی چرا کشیده‌است

از بهر مردن خون ماتم گرفت دستم

- به سینه کوفتن:

چو مادری که جگر گوشه کرده باشد گم

همیشه کان ز فراقش به سینه کوید سنگ

(کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۱۰۰)

از غم آن دل که گم شد می‌زنم بر سینه سنگ

چون در این غم‌خانه کس نبود، چه حاصل در زدن؟ (همان: ۵۱۷)

همان‌طور که امروزه در هنگام مصیبت و غم مشت بر سینه

می‌کوبند، به نظر می‌رسد که در گذشته در هنگام غم و مصیبت

با سنگ برسینه می‌زده‌اند.

بنگرید به: (صائب، ۱۳۷۸: ۶۴)

سنگ بر سینه زند قطره ز گوهر شب و روز

که به آن قلزم ز خار رساند خود

- حلقه ماتم:

پیش ما بزم نشاط و حلقه ماتم یکی است

شمع بزمیم، از برای سوختن آماده‌ایم (کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۴۹۱)

دل از خم زلف تو برون رفت و نگفتی

کاین حلقه ماتم زدگان نوحه‌گری داشت (همان: ۲۷۱)

در گذشته در هنگام عزاداری افراد دور تا دور و حلقه‌مانند

می‌نشسته‌اند و عزاداری می‌کرده‌اند.

بنگرید به: (صائب، ۱۳۷۸: ۱۲۲۵)

چند صائب مرکز نه حلقه ماتم شوی

خیمه بیرون از مصیبت‌نامه افلاک زن

خاک بر سر ریختن:

سر پنجه رفت از دست، از بس گزیدم انگشت

رفت آن که در غم او، خاکی به سر توان کرد

(کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۴۵۱)

در گذشته در هنگام مصیبت سر و صورت خود را به خاک

آغشته می‌کردند.

بنگرید به: (غنی کشمیری، ۱۳۶۲: ۱۵۳)

گشتیم زنده در گور از بس درین غم آباد

کردیم خاک بر سر، در ماتم عزیزان

چون روزه گرفتن در روز اول شوال حرام است، مردم برای دیدن هلال ماه عید به بلندی می رفتند و ماه را با انگشت به هم نشان می دادند

- خط بر مزار کشیدن:

ز تیغ، خط به مزار شهید خویش کشد

ستیزه خوبی ازین بیشتر نمی باشد (کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۴۱۵)
 «بعد تدفین میت، بر قبر سوره «انا انزلناه» خوانده، هفت خط می کشند و این را موجب مغفرت اعتقاد دارند.» (لاله تیک، ذیل خط بر قبر کشیدن)

بنگرید به: (صائب، ۱۳۷۰: ۳۶۴۳)

ز بعد مرگ، کسی خط به قبر ما نکشید

ز بهر آن که نبودیم در حساب کسی

- سینه چاک دادن:

سینه‌ها چاکي قلم در ماتم انگشت من

چون سیه پوشی معنی ماند تا روز جزا (کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۴۲)

سینه چاک قلم، رخت سیاه معنی

از چه باشد به جز از ماتم حسان سخن؟

«آنکه یقه دریده یا تکمه‌های آن باز کرده باشند و این کار در عزا کنند.» (دهخدا، ذیل سینه چاک)

بنگرید به: (صائب، ۱۳۷۸: ۴۸۶)

دل به چاک سینه روشن کن که این کاشانه را

روزی صائب به غیر از سینه صدچاک نیست

- سیه پوشیدن:

سینه چاک قلم، رخت سیاه معنی

از چه باشد به جز از ماتم حسان سخن؟

بنگرید به: (صائب، ۱۳۷۸: ۴۸۶)

فلک می آورد ما را برون از کوره محنت

ولی روزی که خود بیرون کند این رخت ماتم را (همان، ۲۲۴)

پسند ماتمیان با هزار غم نشدم

به جرم اینکه لباسم ز گریه گلگون بود

(همان، ۳۲۹)

در دوره صفویه، پوشیدن لباس سیاه در ماتم و عزا مرسوم بود.

درست بر خلاف روزگار غزنویان که در هنگام ماتم و عزا لباس سفید می پوشیدند.

بنگرید به: (غنی کشمیری، ۱۳۶۲: ۱۹۴)

بر سر خاک وی ارباب زمان

جامه پوشیده سیه چون سوسن

- شمع و چراغ بر سر گور مرده روشن کردن:

گرم است بس که تربتم از سوز دل کلیم

شمع از دو سر گذاخته شد بر مزار من (کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۵۱۸)

بر سر خاکش به جای شمع تیری می نهند

هر که قربان کمان داران ابرو می شود

(همان، ۳۸۲)

زمانه از شب تارم چراغ باز گرفت

پس از وفات من آورد و بر مزارم سوخت

(همان، ۲۶۱)

رسم بوده است که بر سر مزار گذشتگان شمع یا چراغی را روشن می کرده‌اند.

بنگرید به: (بیدل، ۱۳۷۱: ۵۸۹)

نفس من به این فسرده دلی

دود شمع مزار را ماند

- گریبان پاره کردن:

شعر را گاه رقم فاصله از مصرع نیست

گشته در ماتم او پاره گریبان سخن (کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۸۶)

- گل به تابوت زدن:

اشک رنگین، داغ حرمان، زخم رشک مدعی

و چه گل‌ها بهر تابوت تمنا چیده‌ام (همان، ۴۸۹)

تمام چیده به تابوت آرزو بستم

در این چمن گل عیشی که گلبن ماداد (همان، ۳۷۱)

به نظر می رسد که تابوت مردگان را با گل تزئین می کرده‌اند.

بنگرید به: (صائب، ۱۳۷۸: ۱۰۹)

از دل پر خون که قربان شهادت می رود

لاله داغی به تابوت شهیدان بسته‌ایم

- گیسو گشادن و موی پریشان کردن:

روزی باشد به ماتم او

خود را ببینم گشاده گیسو؟ (کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۱۹۹)

همه نازی نژادان تعزیت کیش

پریشان کرده بر سر کاکل خویش (همان، ۱۶۸)

در هنگام عزا و ماتم موهای خود را باز و پریشان و آشفته

می کنند اما به نظر می رسد که این کار بیشتر مخصوص زنان

بوده است.

تاورنیه در این مورد می گوید:

«وقتی که کسی می میرد، خانه پر از فریاد و فغان می شود

به خصوص زنانشان گیسوان خود را می کنند و حرکات بسیار عجیبی می کنند که گویی جن زده شده‌اند.»

- لوح و سنگ بر مزار مرده گذاشتن:

بر لوح تربت ما، ای همنشین رقم کن

این است آن که شمعی نگریست بر مزارش

(کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۴۵۹)

قرار دادن سنگی با نوشته‌ای مخصوص بر روی قبر مردگان رسم

بوده و این رسم هنوز هم باقی است.

بنگرید به: (صائب، ۱۳۷۸: ۱۲۵۸)

می کنم لوح مزار خویش از سنگ فسان

تا مگر آید برون تیغش ز سنگ خون من

- نخل ماتم بستن:

داغ حرمان آن قدر خواهیم که در مرگ امید

زان گل خوردو توانم بست نخل ماتمی (کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۵۵۸)

شهید آن قدر رعنا وصیت کرده همدم را

که بندد نیزه بالا در عزایش نخل ماتم را (همان، ۲۲۳)

اگر به بادیه چون بی کسان هلاک شویم

ز گریاد ببندیم نخل ماتم خویش (همان، ۴۶۱)

آرایشی است که تابوت را کنند.

«تابوتی را که از غره محرم سازند. آن را تابوت گویند و تابوت روز دهم اگر چه به شکل تابوت است اما ده برابر تابوت و آن نخل

است.» (لاله تیک، ذیل نخل تابوت)

بگرید به: (غنی کشمیری، ۱۳۶۲: ۹۵)

نصیب ما از باغ آفرینش میوه غم شد
نهالی را که پروردیم آخر نخل ماتم شد
- نوحه سرایی کردن:

دل از خم زلف تو برون رفت و نگفتی
کاین حلقه ماتم زدگان نوحه گری داشت

(کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۲۷۱)

دلواله در مورد نوحه سرایی و عزاداری عاشورا می گوید:

«... هنگام ظهر، در وسط میدان در بین جماعتی که گرد آمده‌اند، یک ملا که غالباً از نسل محمد(ص) است و در ایران به او سید یعنی آقا می گویند، بالای منبر می رود و ملا (بر روی آن) شروع به روضه خوانی و توصیف حسین می کند و روی هم رفته، تمام سعی و کوشش خود را به کار می بندد تا هر چه ممکن است، بیشتر حاضرین را وادار به ریختن اشک کند و روضه خوانی، با شدت هر چه تمام تر دارد و مستمعین با صدای بلند گریه و زاری می کنند.» (دلواله، ۱۳۸۱: ۱۰۱)

آداب و رسوم متفرقه

- حلقه به گوش بودن غلامان:

اسیر عشقم و هر کس مرا غلام کند

به گوش، حلقه‌ام از حلقه‌های دام کند (کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۳۴۲)
رسم بوده که هر کس غلامی می خرید، حلقه‌ای به گوش او می کرده و به این طریق او را جزو مایملک خود به حساب می آورده‌است.

- خاک بر روی رقم پاشیدن:

به نقش فتد پرتو صبحدم

(همان: ۲۰۷)

چو خاکی که پاشی به روی رقم
ز جوش سبزه در این عالم پاک

(همان: ۱۷۵)

نیارد ریخت کاتب بر رقم خاک

خاک بر روی رقم‌ها نه کسی می پاشد

(همان: ۹۰)

گرد از آن است که بنیاد سخن ویران شد
خامه هر که بود، هر چه نگارد پس از این

(همان: ۸۷)

از غبار دل خود، خاک فشانند به سرش

«در گذشته محاسبات را روی خاک یا تخته انجام می داده‌اند و بعد از انجام محاسبه آن را با خاک می پوشانده‌اند. تخته خاک: «آن را حاسبان و تخته محاسبان و تخت میل و تخته حساب‌شناسان نیز گویند و آن تخته‌ای بوده است که محاسبان و منجمان خاک بر آن ریخته به میل آهنین یا چوبی حساب بر آن می نوشته‌اند. و یا صورت افلاک و محاسبات نجومی را بر آن نقش می کردند و افول و عروج و حضيض و مقارنه ستارگان را در

آن نمودار می نمودند و خانه‌هایی را که در نجوم مرسوم بوده است بر آن می کشیدند و پیشگویی می کردند.»

(شمیسا، ۱۳۷۷: ۲۶۵)

- ساعت خوش کردن:

منجم گشت باغ وساعتی خوش

(کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۶۲)

برای مقدم شاه جهان کرد

برای رفتن هرگام خوش کند ساعت

(همان: ۹۹)

ز رگ کشیده بر اندام، جدول تقویم

«ساعت خوش کردن یعنی تعیین وقت مناسب و میمون کردن» (چنین رسم بوده که برای انجام دادن کارها مثل ازدواج کردن، لباس نو بریدن و... برابر آنچه در تقویم‌ها آمده وقت مناسب تعیین می کرده‌اند.) (عفی، ۱۳۷۶، ج ۲: ۱۳۱۴)



بنگرید به: (شرف مازندرانی، ۱۳۷۳: ۹۹)

افتاده در سرم که ز تقویم سرنوشت
ساعت کنم برای سفر کردن اختیار
- نخ به انگشت بستن:

از شکسته کشتی ما تا گهی یاد آورد
رشته‌های موج بر انگشت طوفان بسته‌ایم

(کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۵۰۱)

«چون چیزی را خواهند که فراموش نشود و بر وقت به یاد باشد،
این عمل می‌کنند؛ خواه انگشت خود بود خواه انگشت دیگری،
که آن را دیده و وعده یاد آید». (لاله تیک، ذیل رشته به انگشت بستن)
بنگرید به: (صائب، ۱۳۷۸: ۲۶۳)

غافل مشو ز مرگ که در چشم اهل هوش
موی سپید رشته به انگشت بستن است
و (غنی کشمیری، ۱۳۶۲: ۱۰)

از یاد بتان نرود قتل غنی زود

بست از رگ جان رشته بر انگشت سنان‌ها
- با خط کشیدن شماره چیزی را نگه داشتن:

تا شمار نوبت تب را نگه دارم درست
بر زمین هر گاه غلتم، خط به مژگان می‌کشم

(کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۱۰۷)

برای اینکه شمارش چیزی را نگاه دارند با وسیله‌ای نوک تیز
خطی به دیوار یا زمین می‌کشیدند و بعد خط‌ها را می‌شمردند.
- به عیادت بیمار رفتن:

می‌کند نرگس بی‌باک تو غمخواری دل

همچو مستی که به پرسیدن بیمار آید

دگر تقریب رفتن چون به بزم او نمی‌دیدم

برای پوشش آن نرگس بیمار می‌رفتم

اگر کسی بیمار می‌شد و در بستر بیماری می‌افتاد، دیگران برای
عیادت و احوال‌پرسی او می‌رفتند.

آداب و رسوم درباری

- آستان بوسی:

بهار رفت و گلی در چمن نمی‌شکفت

صبا به سجده آن خاک آستان رفته

در این آستان بوسه گر یافت بار

فرامش کن حق لب‌های بار

رسم بوده است که مردم هنگام ورود به قصر شاه آستانه و درگاه
قصر را می‌بوسیده‌اند.

دلواله در این مورد می‌گوید:

«دخول از درب قصر برای هیچ‌کس قدغن نیست و هر کس
می‌تواند از این آستانه، که مورد ستایش و غیر قابل تعرض است
و همه دائماً آن را می‌بوسند، بگذرد.» (دلواله، ۱۳۸۱: ۵۱)

- بار دادن:

کسی بهشت برین را به خواب اگر ببیند

به بار یافتن مجلسست کند تعبیر (کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۴۹)

اجازه ملاقات با شاه را «بار دادن» می‌گفتند.

- پای بوسیدن:

هنگام پای بوس تو خواهیم که چون رکاب

از پای سرم همه اعضا دهن شوند (همان: ۴۳۵)

پای بوسی نیز از آداب احترام به پادشاه است.

دلواله که خود بارها شاهد این نوع احترام‌گذاری از طرف مردم

و درباریان بوده است، در این مورد می‌گوید:

«شاه همین که سلطان را دید، متوقف شد و پای راست خود را

پیش آورد تا وی که به رسم ایرانیان به زانو درآمده بود، آن را

بوسه دهد. سلطان پای شاه را بوسید و پس از آن پیشانی خود

را هم به رسم مردمان مشرق زمین به آن گذاشت؛ زیر این کار

نشانه احترام کامل است.» (دلواله، ۱۳۸۱: ۱۸۱)

- پنج نوبت زدن:

پادشاه پادشاهان را سرایی، لاجرم

بر درت پیوسته باشد پنج نوبت از اذان (کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۶۶)

«نقاره نواختن بر در سرای شاهان در پنج نوبت که گویند زمان

سلطان سنجر متداول شده و در پیش از آن سه نوبت زده

می‌شده است و کنایه از جاه و بزرگی و سلطنت کردن و نیز

بانگ اقامه نمازهای پنج‌گانه است.» (غفیفی، ۱۳۷۶: ج ۱: ۴۰۴)

بنگرید به: (مولوی، ۱۳۸۱: ۱۰۱)

از عصا ماری و از استن حنین

پنج نوبت می‌زنند از بهر دین

- پیشکش آوردن:

ز چینی‌های طاقش چشم بد دور

به درگه پیشکش آورده فغفور (کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۱۴۶)

به درگاه آمدند اشراف و اعیان

همه با پیشکش‌های نمایان (همان: ۱۸۴)

گردون به درت پیشکش آورد سه تحفه

اقبال قوی، بخت جوان، رفعت شان را (همان: ۷۰)

رسم بوده است که پادشاهان ممالک دیگر و بزرگان مملکت

هرگاه به حضور شاه می‌رسیده‌اند، هدایایی را به او می‌بخشیدند.

این هدیه‌ها بیشتر طرایف شهرها و وسایلی بوده است که

می‌دانستند مورد قبول و پسند شاه واقع می‌شود.

- تشریف دادن:

در این بهار ز تشریف عام نوروزی

نهال قامت هر شخص کرده است بهار (همان: ۳۴)

تشریف دادن: «شرف دادن، خلعت، در اصل هر نوع بخششی که

از طرف پادشاه یا خلیفه به کسی داده می‌شده، تشریف خوانده

می‌شده است. حتی لقب و عنوانی که به کسی می‌داده‌اند یا حق

استفاده از چیزی، همه تشریف خوانده می‌شده است ولی

بیشترین مفهوم این کلمه در زبان فارسی، یا یکی از رایج‌ترین

مفاهیم آن، جامه‌ای بوده‌است که از طرف سلطان به افراد داده می‌شده است.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۳۵۰)

– جامه بخشیدن:

از جامه‌خانه کرمش هجو نوبهار

هر نخل قامتی به لباس عطا رسید
تشریف دادن.

– حرکت در رکاب پادشاه:

سران در رکاب مبارک اثر

ندانسته از شوق پا را ز سر

سراسر بزرگان و گردن‌کشان

دوان در رکاب سعادت‌نشان

آمد بهار و لشگر گل در رکاب او

صحرانشین بود سپه بی حساب او

اگر پادشاه به قصد جنگ یا شکار یا سفر کاخ را ترک می‌کرد، گروه بی‌شماری از درباریان که خدم و حشم‌شاه را تشکیل می‌دادند، در رکاب او، او را همراهی می‌کردند.

– دست بوسیدن:

دست در پاش ترا امروز هر کس بوسه داد

در دهانش دندان شود عقد لال

جون بیوسم دست ز ریاض ترا در روز عید

می‌شود زین لبم زین فیض، مانند هلال

رسم دست بوسیدن بیشتر در مواقعی به کار می‌رفته که پادشاه یا بزرگی به زبردستان هدیه‌ای می‌بخشیده است.

– زمین بوسی:

خلائق چو بعد از زمین بوس شاه

گرفتند در خورد خود جایگاه

در هنگام رفتن به حضور پادشاه و ملاقات او، افراد به زمین می‌افتادند و زمین را می‌بوسیدند یا اگر پادشاهی از منطقی‌های عبور می‌کرد، مردم این کار را انجام می‌دادند.

«شرلی» در سفرنامه اش در این مورد می‌گوید:

«جمعیت حیرت‌انگیزی آن روز جمع شده بود و همین که پادشاه از میان آن‌ها می‌گذشت، مردم به خاک افتاده زمین را می‌بوسیدند...» (شرلی، ۱۳۷۸: ۵۳)

– سجده کردن:

به عزم اینکه برد سجده آستانش را

تمام سر شده خورشید می‌کند شبگیر

بهار رفت و گلی در چمن نمی‌شکفت

صبا به سجده آن خاک آستان رفته

تعظیم در برابر پادشاه و سجده کردن او از رسومی بوده است که افراد بسیار به آن معتقد بوده‌اند.

– نثار کردن و در پاشیدن:

نثار مقدم نوروز کم داشت

گل از مشت زر خود شرمسار است

(همان: ۱۳)

فلک را هر چه بود از نقد اختر

نثار لنگر او کرد یکسر

(همان: ۱۴۵)

ز گنج پاشی او هر کجا ضعیفی بود

چو رشته گهر امروز غرق احسان است

(همان: ۲۲)

نثار پولی است که در عروسی یا در روز عید میان مردمان می‌افشانند.» (نفیسی، ذیل نثار)

رسم بوده که در مناسبت‌هایی مثل اعیاد و جشن‌ها پادشاه از خزانه خود سکه یا جواهرات در میان مردم می‌افشانده‌است.

بنگرید به: (حزین لاهیجی، ۱۳۵۰: ۲۰۰)

چه کنم در عوض اگر نکنم خردۀ جان خود نثار سخن

منابع

۱. اشرف مازندرانی، محمدسعید، دیوان اشعار، به کوشش محمد حسن سیدان، تهران، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۳.
۲. بیدل، عبدالقادر، دیوان بیدل دهلوی، به اهتمام حسین آهی، چاپ سوم انتشارات فروغی، ۱۳۷۱.
۳. پادشاه، محمد (مخلص به شاه)، فرهنگ جامع فارسی (آندراج)، انتشارات کتابفروشی خیام، ۱۳۶۳.
۴. تاورنیه، ژان باتیست؛ سفرنامه تاورنیه، مترجم: حمید ارباب شیرانی، انتشارات نیلوفر، ۱۳۸۲.
۵. چندبهار، لاله تیک؛ بهار عجم، به تصحیح کاظم دزفولیان، طایفه، ۱۳۷۹
۶. حزین لاهیجی، محمدعلی، دیوان حزین لاهیجی، به تصحیح کاظم دزفولیان، طایفه، ۱۳۷۹
۷. دلاواله، پیترو، سفرنامه دلاواله، مترجم: شعاع الدین شفا، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۱.
۸. دهخدا، علی اکبر؛ لغت‌نامه، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، دوره ۱۵ جلدی، ۱۳۷۲
۹. شادروان، ژان؛ سیاحت‌نامه شاردن، مترجم: محمدعباسی، امیرکبیر، ۴۹-۱۳۳۶.
۱۰. شرلی، آنتونی، سفرنامه برادران شرلی (سر آنتونی شرلی، سر رابرت شرلی) مترجم آوانس، به کوشش علی دهباشی، نشر به دید، ۱۳۷۸.
۱۱. شفیی کدکنی، محمدرضا؛ تازبان‌های سلوک، موسسه انتشارات آگاه، ۱۳۷۲.
۱۲. شمیسا، سرویس؛ فرهنگ اشارات، انتشارات علمی، ۱۳۷۷
۱۳. صائب تبریزی، محمدعلی، دیوان صائب، به اهتمام جهانگیر منصور، انتشارات سیمای دانش، ۱۳۷۸.
۱۴. دیوان صائب تبریزی، به کوشش محمدقهرمان، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰
۱۵. عقیقی، رحیم؛ فرهنگ‌نامه شعری، انتشارات سروش، دوره سه جلدی، ۱۳۷۶.
۱۶. غنی کشمیری، محمد طاهر؛ دیوان غنی کشمیری، به کوشش احمد کریمی، سلسله نشریات «ماه»، ۱۳۶۲
۱۷. کلیم همدانی، ابوطالب، دیوان کلیم همدانی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد قهرمان، چاپ دوم، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.
۱۸. گلچین معانی، احمد؛ فرهنگ اشعار صائب، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ج ۱، ۱۳۶۴، ج ۲، ۱۳۶۵.
۱۹. مخلص کاشانی، میرزا محمد؛ دیوان مخلص کاشانی، مقدمه، تصحیح و تحشیۀ حسن عاطفی، میراث مکتوب، ۱۳۷۹.
۲۰. نجیب کاشانی، نورالدین محمد شریف؛ کلیات نجیب کاشانی، تصحیح و تعلیقات اصغر دادبه و مهدی صدری، مرکز نشر میراث مکتوب، ۱۳۸۲.
۲۱. نفیسی، علی اکبر (ناظم الاطباء)؛ فرهنگ نفیسی، تهران، کتاب فروشی خیام، دوره ۵ جلدی، ۱۳۵۵.

نقاره نواختن

بر در سرای

شاهان در پنج

نوبت از زمان

سلطان سنجر

متداول شده و

در پیش از آن

سه نوبت زده

می‌شده‌است

و کنایه از جاه

و بزرگی و

سلطنت کردن

و نیز بانگ

اقامۀ نمازهای

پنج‌گانه بوده

است